

درس خارج فقه آیت الله جوادی

96/07/22

بسم الله الرحمن الرحيم

موضوع: نکاح

مرحوم محقق در متن شرایع، نکاح را به چهار قسم تقسیم کرد: نکاح دائم، نکاح منقطع، نکاح عبد و أمه و احکام نکاح، لواحق نکاح؛ نظیر مهریه، نفقه و مانند آن؛ پس بحث در حقیقت در چهار فصل است. در فصل اول که مربوط به نکاح دائم بود، حلال و حرام را که با چه زنی می شود ازدواج کرد و با چه زنی نمی شود ازدواج کرد بازگو کرد. حلال مشخص و معین و محدود نیست، اما حرام است که محدود است؛ لذا اسباب تحریم را برشمردند، نه اسباب حلیت را؛ یعنی اگر زنی داخل در یکی از این اصناف شش گانه نبود، ازدواج با او حلال است. حرام محدود است نه حلال.

اسباب تحریم را فرمودند شش چیز است: نَسَب هست، رضاع هست، مصاهره هست، استیفای عدد هست، لِعَان هست و کفر که اگر یکی از این عناوین شش گانه حاصل شد، ازدواج مرد با آن زن می شود حرام؛ لکن این اصناف شش گانه یکسان نیستند، چهار صنفشان شخص معین را حرام می کنند؛ مثل نَسَب، مثل رضاع، مثل مصاهره، مثل لِعَان که اگر نَسَبی حاصل شد، رضاعی حاصل شد، مصاهره ای حاصل شد، لِعانی حاصل شد، این زن مشخص حرام می شود. اما استیفای عدد و کفر، شخص معین را تحریم نمی کند؛ یعنی اگر کسی چهار همسر داشت، پنجمی حرام است، آن دیگر شخص معین نیست؛ خامس حرام است، هر زنی باشد. کفر باعث حرمت ازدواج با آن زن است، ازدواج با زن کافره حرام است، هر زنی می خواهد باشد.

پس این چنین نیست که این اصناف شش گانه یکسان باشند؛ چهار صنف آن شخص معین را تحریم می کنند، دو صنف آن عدد را، نه شخص معین را. اینها اموری بود که در بحث های قبل گذشت؛ چون این مسئله سومی که مرحوم محقق (رضوان الله علیه) مطرح می کنند، مبتنی بر بعضی از این مسائلی است که باید یادآوری شود.

قبلاً گذشت که مرد مسلمان که نمی تواند با زن کافر ازدواج کند. اگر آن زن مشرک بود، ملحد بود، زن وثَنیه بود ازدواج با او حرام است و اما اگر کتابیه بود، ازدواج موقت با او جائز است، گفتند ازدواج دائم با او جائز نیست. و ازدواج مرد مسلمان با زن مسلمان تا چهار تا جائز است، بقیه جائز نیست. پس مرد مسلمان می تواند تا چهار همسر مسلمان داشته باشد، آزاد البته؛ عبد بیش از دو زن مسلمان آزاد نمی تواند داشته باشد، یا یک زن آزاد و دو کنیز، یا دو زن آزاد، بیش از این نمی تواند داشته باشد. اینها مطالبی بود که قبلاً گذشت.

براساس آن مطالب گذشته، مرحوم محقق در مقصد ثالثی که زیر مجموعه کفر ذکر کردند، در حدود ده تا مسئله دارند که دو مسئله آن در سال قبل مطرح شد و آنچه که الآن به اذن الهی مطرح است مسئله ثالثه است. «الثالثة لو أسلم العبد» [1] صورت مسئله را ملاحظه بفرمایید! در این مسئله ثالثه دوتا فرع را مرحوم محقق ذکر می کند، احکام این دوتا فرع را ذکر

می‌کند و این دوتا فرع، صورتاً شبیه‌اند، حکماً مختلف‌اند. مرحوم محقق می‌فرماید: «و فی الفرق إشکال» - گاهی می‌گوید: «و الحكم مشکل»؛ یعنی برای من حل نشد، گاهی می‌فرمایند: «فی الفرق إشکال»؛ یعنی من نقد دارم. بین «و المسئلة مشکلة» و بین «فی الفرق إشکال» فرق است؛ در اولی یعنی برای من روشن نیست، در دومی یعنی من نقد دارم - در ذیل مسئله سوم مرحوم محقق می‌فرماید من نقد دارم؛ صورت مسئله شبیه هم است، حکم با هم مختلف است و این اختلاف مورد نقد ماست.

مستحضرید در بین شارحان متن سراج، مرحوم شهید ثانی در کشف اللثام بیش از دیگران تقریباً تلاش و کوشش کرده است و بسیاری از فرمایشات مرحوم صاحب جوهر ناظر به کشف اللثام است؛ گاهی هم عین عبارت‌های ایشان را نقل می‌کنند، گاهی دو سطر، سه سطر، پنج سطر، ده سطر نقل می‌کنند و این سرقت در معنا و مانند آن نیست! حرف ایشان این است که این مطلب، مطلب صحیح است، ما به این مطلب رسیدیم، قبل از ما ایشان به این مطلب رسیده است، با عبارت خوبی هم این را نقل کرد، داعی نداریم که حالا این الفاظ را عوض کنیم و خودمان لفظ دیگری را بیاوریم، همین لفظ را نقل می‌کنیم. هیچ کس درباره مرحوم صاحب جوهر نسبت به مسالک احتمال سرقات فقهی نسبت نداد؛ اما همین کتاب را نسبت به علوم عقلیه نسبت دادند. سرش آن است که بعضی از این بزرگان تصریح کردند مطلبی است صحیح و ما به آن رسیدیم، قبل از ما او هم به آن رسید، با یک عبارت خوبی هم نقل کرد، داعی نداریم که ما این عبارت را عوض کنیم، همین را نقل می‌کنیم. این را مرحوم صدر المتألهین در شرح اصول کافی در بیان غزالی که در احیاء العلوم یک مطلبی دارد همین حرف را می‌زند، می‌گوید: مطلب، مطلب خوبی است ما هم به آن رسیدیم، قبل از ما ایشان به این مطلب رسید و با عبارت‌های خوبی ذکر کرده است، حالا ما بنشینیم عبارت را عوض کنیم وجهی ندارد. این رسم بود، بزرگان این کار را می‌کردند، به برخی از متأخرین قرن اخیر که رسید می‌گویند این «سرقات» است. هم حرف‌های صدر المتألهین نسبت به مباحث مشرقیه را گفتند سرقات و کتاب نوشتند: «سرقات ملا صدرا» و هم نسبت به دیگران؛ منتها جوهر نسبت به دیگران فحص و بررسی - چون جوهر یک کتاب درسی نیست و مسالک هم یک کتاب درسی نیست - خیلی رواج ندارد؛ اما /سفار و مباحث مشرقیه یک کتاب درسی است و رواج دارد.

به هر تقدیر شما وقتی بررسی کنید این دو کتاب قیم را می‌بینید که خیلی از جاها حرف‌ها همین است. مرحوم شهید در مسالک به زحمت افتاده است تا آن اشکال را حل کند! ترسیمی کرده است در این قسمت، هشت جهت یا هشت فرع یا هشت صورت را ذکر کرده است که در بین این صور ثمانیه بلکه بتواند اشکال محقق را حل کنند. مرحوم صاحب جوهر می‌فرماید: ایشان گرچه به زحمت افتاده ولی به این آسانی قابل حل نیست! یک راه‌حلی را خودشان نشان می‌دهند. الآن چون روز اول و «یوم الشروع» است، صورت‌های این دوتا مسئله مشخص شود، یک؛ حکم‌های آن مشخص شود، دو؛ اشکال محقق هم مشخص شود، سه.

اما در آن مسئله‌ای که چون اصل آن این است که بیش از چهار همسر نمی‌تواند داشته باشد و این مفروغ عنه است، اصل مسئله را که قبلاً در سال گذشته مطرح شد، باز این روایت آن را باید در نظر داشته باشیم تا اینکه ارجاع به ذهن محض نباشد. مرحوم صاحب وسائل (رضوان الله علیه) در جلد بیست وسائل صفحه 524 باب شش از «أَبْوَابُ مَا يَحْرُمُ بِاسْتِيفَاءِ الْعَدَدِ» این مسئله را ذکر کردند - این باب شش بیش از یک روایت ندارد - «بابُ أَنَّ الْكَافِرَ إِذَا أَسْلَمَ» [2] چون اصل

فرعي که محقق در متن شرايع ذکر کرد اين است که: «لو أسلم العبد و عنده أربع حرائر وثنيات»؛ چهار زن آزاد منتها بت پرست. پس صورت مسئله اين است که عبد است، یک؛ کافر بود و مسلمان شد، دو؛ چهار زن داشت، سه؛ اين چهار زن بت پرست بودند، چهار؛ و بعد «و أسلمت معه الثنتان»، دو زن از اين زن هاي چهارگانه بعداً مسلمان شدند، پنج؛ «ثم اعتق» اين عبد آزاد شد، شش؛ «و لحق به من بقي» آن دو زن آزاد مشرکه بعد مسلمان شدند، هفت. در فضاي مسئله هفت جزئي، فتوا اين است: «لم يزد علي الأختيار إثنين»؛ بيش از دوتا را نمي تواند بگيرد، بقيه را بايد رها کند، چرا؟ چون عبد بيش از دو زن آزاد نمي تواند داشته باشد و آزاد مي تواند چهار زن آزاد داشته باشد. حالا اصل اين مسئله که مفروغ عنه است در باب یک باب شش از «أَبْوَابُ مَا يَحْرُمُ بِاسْتِيفَاءِ الْعَدَدِ» حديث یک آن اين است.

اين حديث به روايت مرحوم شيخ طوسي تام است؛ اما به روايت مرحوم كليني و اينها خالي از نقد نيست. اين روايت را هم مرحوم كليني نقل کرد [3] و هم مرحوم شيخ [4] «مُحَمَّدُ بْنُ يَعْقُوبَ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ هِلَالٍ عَنْ عُقْبَةَ بْنِ خَالِدٍ» - اين «عُقْبَةُ بْنُ خَالِدٍ» مسئله دارد که بعد عرض مي کنيم - «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع فِي مَجُوسِيٍّ أَسْلَمَ»؛ یک مجوسي است که مسلمان شد، «وَوَ لَهُ سَبْعُ نِسْوَةٍ»؛ هفت همسر داشت، «وَوَ أَسْلَمَ مَعَهُ»؛ اين همسر هاي هفت گانه با او اسلام را قبول کردند، «كَيْفَ يَصْنَعُ»؛ حکم آنها چيست؟ پس صورت مسئله اين است که مردی بود مجوسي، هفت همسر داشت، آنها هم مسلمان نبودند، بعد اين مجوسي مسلمان شد، بعد همراه او هم زن هاي هفت گانه مسلمان شدند، چون در اسلام مرد مسلمان نمي تواند بيش از چهار زن مسلمان داشته باشد و اينها هفت نفرند، تکليف چيست؟ چگونه بقيه را رها کند؟ چگونه یک عده اي را انتخاب کند؟ «كَيْفَ يَصْنَعُ قَالَ يُمَسِّكُهُمْ»؛ اين جمله خبريه اي است که به داعي انشا القا شده است، «وَيُطَلِّقُ»، نه «يُطَلِّقُ!»؛ «وَيُطَلِّقُ نِائِيًا»؛ سه تا رها مي کند. سخن از طلاق نيست؛ چون بقيه زن او نيستند تا طلاق بدهد. بيش از چهارتا در خانه او براساس استيفاي عدد حرام است، رها مي کند. آن گاه یک فرع زير مجموعه اي مطرح مي شود که «كَيْفَ يُمَسِّكُ»؟ «كَيْفَ يُطَلِّقُ»؟ «كَيْفَ يَخْتَارُ»؟ «كَيْفَ يَفْتَرِقُ»؟ چگونه چهارتا را قبول کند؟ چگونه چهارتا را رها کند؟ آنجا گفتند که «بِالْقَوْلِ أَوْ الْفِعْلِ»؛ در اختيار اوست چهار نفر را با قول يا با فعل به همسري مي پذيرد، سه نفر ديگر را با قول يا «بِالْفِعْلِ» رها مي کند.

اين روايت که «عُقْبَةُ بْنُ خَالِدٍ» داخل آن هست و راه صحت او هم وقوع او در سند روايت کامل الزيارات مرحوم ابن قولويه هست. اگر اين مبنا تام باشد، اين روايت معتبر است؛ چون «عُقْبَةُ بْنُ خَالِدٍ» صحيح است و اگر اين مبنا تام نباشد، چه اينکه صاحب اين مبنا از اين مبنا برگشت، اين «عُقْبَةُ بْنُ خَالِدٍ» مشکل دارد؛ لکن طريق شيخ به «عُقْبَةُ بْنُ خَالِدٍ» صحيح است و اين را هم مستحضريد آن بزرگوار که - حضرت آيت الله العظمي خويي حشرش با ائمه (عليهم السلام) - از آن مبنا برگشت معنای آن اين نيست که هر چه در سند کامل الزيارات است بايد بررسي شود. اينکه برگشتن، از ما عداي مشايخ ابن قولويه برگشتند نه از اساتيد او؛ ابن قولويه یک سلسله مشايخي دارد که پيش آنها درس خواند، از آنها اجازه گرفت، اجازه روايت دارد، از آنها که برنگشت. نسبت به روايت ديگري که آنها را مع الواسطه نقل مي کند، نظر شريفشان نسبت به آنها برگشت و «عُقْبَةُ بْنُ خَالِدٍ» جزء مشايخ به اين معنا براي ابن قولويه نيست؛ ولي «علي أي حال» طريق مرحوم شيخ طوسي به «عُقْبَةُ بْنُ خَالِدٍ» صحيح است؛ لذا مرحوم صاحب وسائل ضمن اينکه اين را از كليني نقل مي کند، از مرحوم شيخ هم نقل مي کند: «وَرَوَاهُ الشَّيْخُ بِإِسْنَادِهِ

عَنْ (مُحَمَّدِ بْنِ يَحْيَى) عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ الْحُسَيْنِ «بقیه هم همین روایت را نقل می‌کند. «أَقُولُ قَوْلُهُ يُطَلَّقُ» این «مُخَفَّفَةٌ مِنَ الْإِطْلَاقِ أَوْ مُشَدَّدَةٌ»، «يُطَلَّقُ»؛ لکن طلاق فقهی نیست، «وَالطَّلَاقُ لُغَوِيٌّ لَا شَرْعِيٌّ أَيْ يُفَارِقُ ثَلَاثًا وَ يُخَلِّي سَبِيلَهُنَّ» و راه آن هم همین است که بیش از چهار زن برای مسلمان درست نیست. پس اصل مسئله مبناي آن این است که مرد مسلمان می‌تواند چهار همسر مسلمان داشته باشد، عبد مسلمان بیش از دو نمی‌تواند داشته باشد. حالا عبدی اگر قبلاً عبد بود، بعد آزاد شد، بعد اسلام آورد، چرا نتواند چهارتن همسر داشته باشد؟ چه فرق است بین مسئله اولی و مسئله ثانیه؟ بین فرع اول و فرع دوم؟ حالا توضیح این دوتا فرع این است، ملاحظه بفرمایید:

«الثالثة» که فرع اول را ذکر می‌کنند: «لو أسلم العبد»، این یک قید. تحریر صورت مسئله که محور بحث چیست از مهم‌ترین بحث‌های هر رشته‌ای است که آدم موضوع را درست بداند. عده‌ای از بزرگان سعی می‌کردند که اول محل بحث را خوب روشن کنند. تا موضوع مسئله روشن نباشد، وهم و خیال مگر می‌گذارند عقل دانشمندان یک دانشمند خوب استدلال کند! این اقسام سیزده‌گانه مغالطه در اثر همین است. این را هم کاملاً توجه دارید اینکه می‌گویند «جهاد اکبر، جهاد اکبر»، مربوط به حکمت عملی محض نیست که آدم بشود عادل؛ اگر هم بخواهد بشود عالم، جهاد اکبر دارد، برای اینکه دوتا دشمن قوی خطرناک‌خائن زیر مجموعه عقل نظری هستند که تا او چیزی نفهمد. این‌طور نیست که جهاد اکبر که حضرت فرمود مربوط به عدل باشد. اگر کسی خواست آدم خوبی باشد باید جهاد با نفس داشته باشد، این درست است؛ اما اگر کسی خواست آدم بفهم باشد هم جهاد دارد. مگر وهم و خیال می‌گذارند آن عقل اندیش‌ورز آرام باشد! وهم از یک ناحیه تمام تلاش و کوشش خود را می‌کند که عقل استدلال نکند، خیال با تمام نیرنگ‌هایی که دارد تلاش و کوشش می‌کند که عقل استدلال نکند؛ گاهی موضوع را جابجا می‌کنند، گاهی محمول را جابجا می‌کنند، گاهی ربط موضوع را جابجا می‌کنند. این وهم و خیال آن‌چنان عقل را درگیر می‌کنند که خروجی آن این مغالطات سیزده‌گانه است. کمتر کسی است که چیزی بفهمد. اینکه شما می‌بینید در فقه فقیه شدن کار آسانی نیست، در اصول اصولی شدن کار آسانی نیست، در حکمت این‌چنین است، در فلسفه این‌چنین است. تا انسان به آنجا برسد، جان‌گندن و جهاد می‌خواهد، خروج از دست وهم و خیال می‌خواهد. چه اینکه اگر بخواهد آدم عادل و باتقوا باشد، تا از شهوت و غضب رهایی پیدا نکند که عاقل نمی‌شود، عادل نمی‌شود! این وهم و خیال همیشه درگیر می‌کند آدم را، این است که آدم هر چیزی را گوش ندهد، هر چیزی را نگاه نکند، برای اینکه اینها ابزار کار وهم است. مدام سؤال می‌کنند که ما در نماز حضور قلب نداریم، بله! ما هر چه را بخواهیم چشمان آزاد باشد ببینیم، گوشمان آزاد باشد بشنویم، هر لا طائلی را هم بخوانیم و بشنویم و اینها را در انبار ضایعات جمع کنیم، موقع نماز مزاحم ما هستند؛ مثل کسی که یک خانه‌ای دارد، یک اتاقی دارد که به عنوان کتابخانه اوست، این اتاقی که کتابخانه و جای مطالعه اوست یک دری به کوچه دارد، او در کوچه را باز کرده است و تمام این بچه‌ها سروصدا را آوردند در همین کتابخانه، حالا او یکساعت نشسته می‌خواهد مطالعه کند، پُر از غوغاست، البته که حواسش جمع نیست! ما تا بیرون نماز را مواظب نباشیم، درون نماز این شدنی نیست کسی حواسش را جمع کند! وهم و خیال دو نیروی قوی و مبارز و سمی برای عقل نظر هستند. چرا این همه اختلافات در مسئله علوم مطرح است؟ و چرا خیلی کم‌اند دانشمندانی که مصیب باشند؟ این بزرگان ما که حشرشان با انبیا و اولیا (علیهم السلام) باشد، آمدند تحریر محل بحث کردند؛ یعنی صورت مسئله مشخص باشد؛ یعنی یک محقق که می‌خواهد یک چیزی را بفهمد، این صورت مسئله در مشت او باشد؛ نه کم و نه زیاد است.

این صورت مسئله را که مرحوم محقق بررسی کرده است ملاحظه فرمایید: «الثالثة لو أسلم العبد»، یک؛ پس محل بحث جایی است که عبد بود،

کافر بود و بعد مسلمان شد. «و عنده أربع حرائر»؛ چهار همسر آزاد داشت، این دو؛ «وثنیات»؛ اینها وثنی و بت پرست بودند، سه؛ «فأسلمت معه اثنتان»؛ دو زن از این زنهای چهارگانه بت پرست با همسرش مسلمان شدند، چهار؛ «ثم أعتق»؛ اسلام این عبد قبل از عتق بود و عتق او بعد از اسلام است، آزاد شد، پنج؛ «و لحق به من بقي»؛ آن دو زن دیگر بعداً اسلام آوردند و ملحق شدند، شش؛ اینجا حکم چیست؟ حکم این است که گفتند: «لم يزد على اختيار اثنتين»؛ او فقط حق دارد دو زن مسلمان از این چهار زن مسلمان را به عنوان همسری داشته باشد، چرا؟ «لأنه كمال العدد المحلل له»؛ آیا زمان عبدیت او معیار است یا زمان عتق او؟ آن وقتی که مسلمان شد عبد بود، بیش از دو زن آزاد حق نداشت؛ الآن که می خواهد اختیار کند آزاد است. پس در ظرف اسلام بیش از دو زن حق نداشت. این صورت مسئله و این هم حکم مسئله. این صورت اولی و فرع اول است.

اما فرع دوم؛ «و لو أسلمن کلهن»؛ اگر همه این چهار زن اسلام آوردند و عبد هنوز کافر است و هنوز آزاد نشده است، این زن ها مسلمان شدند، در حالی که شوهرشان هم کافر است و هم برده. «و لو أسلمن کلهن»، این قید اول که همه شان مسلمان شدند. قید دوم: «ثم أعتق»؛ این بنده آزاد شد. قید سوم: «ثم أسلم»؛ این بنده اسلام آورد. یا نه، «أسلمن بعد عتقه و إسلامه»، اما «في العدة»؛ یا نه، اول مرد آزاد شد و اسلام آورد و این زن ها در زمان عده که عده مشخص است، اسلام آوردند. در این صورت دوم، فرع دوم که خیلی فرق جوهری با صورت اولی و فرع اول ندارد، فرمود: «ثبت نکاحه علیهن»؛ تمام این چهار زن بر او حلال است، چرا؟ «لإتصافه بالحرية المبيحة للأربع»؛ چون آزاد است، می تواند چهار زن داشته باشد. این صورت دوم و حکم دوم، آن صورت اول و حکم اول.

فرمایش مرحوم محقق این است که «و في الفرق إشكال»، نه «مسئله مشکلة»؛ نه اینکه برای من روشن نیست، بلکه من نقد دارم. اگر مرد مسلمان می تواند چهار همسر داشته باشد، این شخص اسلام آورد، چرا نمی تواند چهار همسر داشته باشد؟! اگر می گوئید بنده بود، الآن که آزاد است. چه فرق است بین مسئله اولی و مسئله دوم که شما در مسئله اولی گفتید بیش از دو همسر نمی تواند داشته باشد، در مسئله دوم گفتید چهار همسر می تواند داشته باشد؟! کوشش فراوانی کرد مرحوم شهید ثانی در مسالک تا راه حل پیدا کند. مرحوم صاحب جواهر (رضوان الله علیه) کمتر از او تلاش و کوشش کرد، اما یک راه حل نشان داد. [5] شهید در مسالک هشت فرع ضمنی درست کرد تا بلکه بتواند اشکال مرحوم محقق را حل کند. [6] مرحوم صاحب جواهر با راه کمتری توانسته است به زعم خود این را حل کنند. سر اینکه اگر مرحوم محقق یکجا گفت «فيه اشكال» یا «مشكلة» یا «فيه تردد» بسیاری از فقها صف می بندند تا حل کنند، همین است. مرحوم محقق یک فقیه عادی نیست قبلاً هم در طی سال های قبل هم به عرضتان رسید. مرحوم آقا شیخ محمد تقی آملی (رضوان الله تعالی علیه) ایشان در درس فقه می فرمودند: - مستحضرید مرحوم آقا شیخ محمد تقی آملی؛ هم مرحوم آقا ضیاء در اجازه تقریرشان نوشته «كهدف المجتهدين العظام» و هم مرحوم آقای نائینی در اجازه اجتهاد او نوشته: «صفوة المجتهدين العظام». تقریرات مکاسب مرحوم آقای نائینی که «جامعه مدرّسین» چاپ کردند این تقریظ هست. حرف مرحوم آقای نائینی درباره ایشان این است که «صفوة المجتهدين العظام». عظمت او هم در فقه اکبر بود و هم در فقه اصغر. فقه اصغرش همین بود که ده - دوازده جلد شرح عروه نوشت که خدا غریق رحمت کند مرحوم آقای خوانساری را که از مفاخر شیعه بود

گاهی قبل از اینکه خودشان این جامع المدارک را مرقوم بفرمایند، این مصباح الهدی فی شرح العروة الوثقی مرحوم آقا شیخ محمد تقی آملی را می‌آوردند در مجلس درس و از روی آن می‌خواندند. قداست او، فهم او، دیانت او، حکمت او، عقل او، فضیلت او، زهد او کاری کرد که مرحوم آقای خوانساری او را باور کرد. ما اولین سال درسمان درس ایشان بود. جزوه نویسی را از ایشان یاد گرفتیم؛ یعنی جزوه را از ایشان می‌گرفتیم و می‌نوشتیم که بفهمیم که چطور می‌شود جزوه نوشت. کاری که این بزرگان دارند اصلاً برای ما قصه است! من دیدم که این پیرمرد این جزوه را می‌نویسد و بعد به ما هم مرحمت کرد که ما جزوه نویسی را از روی این بنویسیم تا یاد بگیریم که چگونه می‌شود جزوه نوشت. در تمام صفحات این جزوه نورانی نوشته بود: «بسم الله الرحمن الرحيم يا صاحب الزمان ادرکني!»! ما که کتاب می‌نویسیم اول آن یک «بسم الله الرحمن الرحيم» می‌نویسیم، این‌طور است! من صفحه‌ای ندیدم که در آن نباشد «بسم الله الرحمن الرحيم يا صاحب الزمان ادرکني!»! مرحوم سعید العلمای بابلی که با شیخ انصاری شاگرد شریف العلماء بودند، یک تقریراتی از اصول به ایشان منسوب است و بدست ما رسیده است، این تقریرات هم هنوز هست، نمی‌دانم چاپ شده یا نشده است؟! تقریرات اصول مرحوم سعید العلماء هم بحث و هم‌دوره شیخ انصاری که پیش شریف العلماء درس می‌خواند. شریف العلماء کسی است که مرحوم شیخ انصاری در رسائل در ده یا یازده جا فرمایش و مبانی ایشان را نقل می‌کنند «قال استادی الشریف». از صاحب‌جو/هر به عنوان استاد یاد نمی‌کند؛ ولی از شریف العلماء به عنوان استاد یاد می‌کند. مرحوم سعید العلماء در این تقریراتشان در بخش‌های وسیعی از حاشیه این تقریرات نوشته است: «يا ابوالفضل ادرکني!»! اینها باور کردند که اینها مجرای فیض‌اند، وسیله فیض‌اند این همه نور! الآن ما دنبال شمس و قمر برای چه می‌گردیم؟! ما هزارها فایده را از ماه می‌گیریم، هزارها فایده را از شمس و قمر می‌گیریم. - معاذالله - مگر ما شمس پرستیم؟! یا قمر پرستیم؟! این فیض را ذات اقدس الهی به اینها داد و ما هم از اینها فیض می‌گیریم؟ علی و اولاد علی که هزارها مرتبه از شمس و قمر بالاترند. ما اینها را باور نکردیم! او فقیه نام‌آوری است! مرجعی است! «يا ابوالفضل ادرکني!»! ما فقط برای اشک و مصیبت و اینها می‌خواهیم، آن مقامات اینها را کنار می‌گذاریم. غرض این است که مرحوم محقق جزء آن فقهای کم‌نام و گمنام شیعه است ..

مرحوم آقا شیخ محمد آملی که اولین بار از ایشان شنیدیم، فرمودند: به اینکه برای ترددات شرایع شرح نوشتند؛ یعنی هر جا که مرحوم محقق در شرایع دارد: «فیه تردد»، اینها را جمع‌بندی کردند و شرح کردند و رساله نوشتند که منشأ آن چیست؟ این غیر از تردد یک کسی است که درست نتواند مسئله را درک کند. این است که می‌بینید این همه تب و تاب در فرمایشات شهید ثانی است که این اشکال را حل کند برای همین است. صاحب‌جو/هر این‌طور به میدان آمده و نگاه مستقیم به مسالک دارد که این را حل کند برای همین جهت است که مرحوم محقق اگر بگوید «هذه المسئلة مشکلة» یک‌طور است، بگوید: «فیه اشکال» طور دیگری است و باید این را حل کرد.

[1] شرائع الاسلام فی المسائل الحلال و الحرام (ط-اسماعیلیان)، المحقق الحلی، ج 2، ص 241.

[2] وسائل الشیعة، العلامة الشیخ حرّ العاملی، ج 20، ص 524، ابواب ما یحرم باستیفاء العدد، باب 6، حدیث 1، ط

آل البيت.

[3] الكافي، الشيخ الكليني، ج5، ص436، ط.الإسلامية.

[4] تهذيب الأحكام، تحقيق خراسان، ج7، ص295.

[5] جواهر الكلام، الشيخ محمدحسن النجفي، ج30، ص72.

[6] مسالك الأفهام إلى تنقيح شرائع الإسلام، الشهيد الثاني، ج7، ص380.